

و نیز تولیدات صنعتی و غیر آن نیز موفق خواهند بود. مهم این است که به آنها اعتماد شود و این فرصت در اختیارشان قرار گیرد. بیکاری به عنوان یک بحران اجتماعی درآمده است که نیازمند یک ستاد جداگانه برای حل آن است. روند کنونی نمی تواند این بحران را مرتفع سازد.

**۹-** اصل سی و یکم قانون اساسی دولت را موظف کرده است برای افسار مختلف به ترتیب اولویت مسکن تهیه نماید. وقتی قرار باشد مصالح ساختمانی به سمت امور عمرانی غیر ضرور از جمله اقدامات عمرانی شهرداری ها، استانداری ها، آستان قدس رضوی، حج و اوقاف، بانکها، برجها و امثال آن سرازیر شود، و نیز حجم اصلی این مصالح به سمت کاخ سازی و ویلا سازی اشرافی اختصاص داده می شود. تنمۀ آن نیز برای ساختن عملیات سد سازی و شهر سازی های نیمه کاره و بیش از شش هزار و سیصد طرح عمرانی ملی اما اکثراً بدون زمان مشخص پایان، اختصاص یابد، دولت فرصت اجرای قانون اساسی را نیز نخواهد یافت. چنانچه در ذهنیت مسؤلان اجرای قانون اساسی در اولویت قرار بگیرد، مشکل مسکن نیز بحران نخواهد شد. به هر حال به دلیل سیاستهای گذشته، در حال حاضر به بیش از دو میلیون مسکن شهری نیاز است. تنها بسیج ملی آن هم برای ساختن منازل مسکونی با متراژ کوچک و ارزان قیمت می تواند این بحران را حل کند.

چنانچه مسکن به عنوان یک ضرورت ملی مد نظر قرار گیرد همچنانکه مسأله بهداشت و درمان و آموزش نیز همین مشکل را دارد، در آن صورت می توان به بحران زدایی امیدوار بود. اینها همه در گرو این است که دولتمردان و تجار بپذیرند آحاد مردم این حق را خواهند داشت که دارای سرپناهی باشند. وظیفه دولت نیز تأمین آن است. رسیدن به این نقطه مطلوب نیازمند یک عزم ملی است. این مسأله نیز در شرایطی به وجود خواهد آمد که رئیس جمهور آینده، نگاه خود را از تمدن بزرگ در ۲۵ سال آینده به واقعیات اجتماعی برگرداند و آگاه باشد که ما در تأمین

مسکن خانوادها و ایجاد شغل برای جوانان و مسائل پیش پا افتاده بهداشت و آموزش مانده ایم. زمانی که نفت تمام شود (که البته آن را تا سال ۲۰۰۱ پیش فروش کرده ایم) معلوم نیست بر جمعیت تکثیر شده ایران چه خواهد گذشت؟!

**۱۰-** به هر حال فرهنگ و سیاست و اقتصاد در یک تپاول تولیدی با یکدیگر هستند. ویژگی های یک سیاست خوب عبارت از: رقابت، نظارت، مشارکت بر پایه آزادی و حقوق مدنی است. ویژگی های یک اقتصاد خوب نیز، رونق، تولید و عدالت اقتصادی است. ویژگی های یک فرهنگ سالم نیز، پویایی، تعامل، خودباوری و خدامحوری است. وقتی سیاست انحصاری باشد لوازم حفظ انحصار را به وجود خواهد آورد. زیرا لازم است از سیاست و سیاستمداری تفسیری ارائه شود که همواره عده ای به عنوان حاکم بر جامعه قرار بگیرند. این ساختار نیز عرصه را برای دیگران تنگ خواهد کرد و برای حفظ خود نیازمند است تا قدرت اقتصادی را نیز همراه با نیروی نظام تکیه گاه خود سازد. به همین دلیل در این دو عرصه که مشارکت و فعالیت وجود نداشت، رکود و مصرف زدگی و انحصار رشد خواهد کرد. همین فرهنگ انحصار خود را به میدان فرهنگ نیز منتقل خواهد کرد. فرهنگ نیز در میدان بسته رشد نخواهد کرد. زیرا میدان بسته فرهنگی، شکل گزایی و تحجر را دیکته خواهد کرد. برای خروج از این بن بست لازم است آحاد مردم در سرنوشت خود مشارکت داده شوند. هم مشارکت سیاسی و هم مشارکت اقتصادی. همچنین از شکل گزایی و اعمال زور و خشونت در عرصه های فرهنگی پرهیز شود. با اجرای عدالت سیاسی و اقتصادی زمینه های توسعه فرهنگی با تقویت باورهای ملی تحکیم یابد. احترام به آزادی بیان و عقیده و احترام به آرای اندیشمندان و حمایت از نشریات و کتب و مجلات که از وظایف قانونی دولت است زمینه تولیدات فرهنگی را به وجود خواهد آورد. به بیان دیگر برای اصلاح برنامه های فرهنگی لازم است سیاستهای کنترلی به سیاستهای حمایتی تغییر

کلی یابد. چنانچه اندیشمندان و محققان و اساتید و روشنفکران و دانشجویان و نشریات مستقل آزاد گذاشته شوند، رونق فرهنگی ایجاد خواهد شد. رونق فرهنگی در کنار مشارکت سیاسی و عدالت اقتصادی و قسط اجتماعی. در آن صورت معلوم خواهد شد که جامعه ما در هیچ زمینه ای بحران نخواهد داشت.

برنامه اینجانب ایجاد چنین فضایی است که با ابزار کارآمد قانون اساسی و حمایت های ملی انجام خواهد شد. تا به این نقطه مطلوب نرسیده باشیم نخواهیم توانست بر معضلات گوناگون فایز آیم. به هر حال تاریخ بشری به اثبات رسانیده است که در یک جامعه آزاد است که سازندگی و توسعه و رشد دست یافتنی خواهد بود. جوامع بسته با اعمال اقتدار فردی یا صنفی یا گروهی حتی چنانچه خیرخواه نیز باشند، قادر به اداره صحیح جامعه نخواهند بود. مثل این جوامع، مثل کلاف سر در گمی است که همواره پیچیده تر می شود مگر اینکه واقعاً راه خود را به سوی فضای باز بگشاید.

به نظر می رسد در کنار اعمال سیاستهای اصولی، جامعه کنونی مانیا زمند اجرای عدالت است. اجرای عدالت با بسط و گسترش آزادی های فردی و ایجاد امنیت در زمینه های مختلف عملی تر خواهد شد. همچنین اصلاح ساختارهای کلی در بخش مربوط به حقوق زنان، حقوق بشر، رسیدگی به امور زندانها، حقوق جوانان (تغییر در سیاستهای خدمت وظیفه اجباری) و نیز پرهیز از اقدامات تنش زادر سیاست خارجهی از نیازهای ضروری جامعه فعلی است.

جامعه فعلی ما بیش از هر چیز نیازمند یک روحیه عدالتخواهی همراه با شجاعت و قانون گرایی است. صنف گرایان انحصار طلب خلق و خوی طایفه گرایی را بر ضابطه و قانون ترجیح داده و زمینه هر اقدام اصلاحی را تضعیف می کنند. در این زمینه بیش از هر چیز نیازمند حضور افراد معتقد از قشر تحصیل کرده و دانشگاهی و صاحب نظران متعدد در بخش های مربوط به اداره و کارشناسی کشور است.

# پاسخهای آقای مهندس علی اکبر معین فر

خدمات لایذ بخاطر دارید که یک بار در مقاله ای که به «گزارش» تقدیم کردم صراحتاً نظر خود را در این باره عرض کردم. از نظر اینجانب، مشکلاتی که در بخشهای اقتصادی داریم قبل از آنکه ریشه اقتصادی

می فرمائید:

●●●

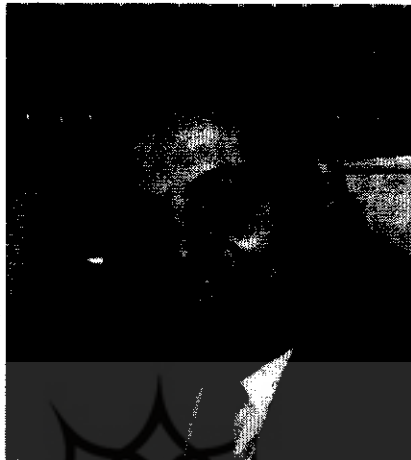
در خصوص ارزیابی وضع اقتصادی کنونی کشور و کاستیهای موجود در بخشهای صنعت، کشاورزی و

آقای مهندس علی اکبر معین فر برای ارائه پاسخهای خود به پرسشهای دهگانه «گزارش» بدون رعایت تقدم و تأخر سئوالها، نظریات خویش را به صورت یک مقاله ارائه داده اند که ذیلاً سلاطه

داشته باشد دارای ریشه سیاسی است و تا حکومت مردم را به مردم بازنگردانیم توفیقی در حل مشکلات اقتصادی نخواهیم داشت و حداکثر این است که با کارهای موضعی و عمدتاً نمایشی، سرگرمیهای فراهم کرده و به جاق کردن و فربه ساختن «طبقه جدید» که مولود کسب قدرت این طبقه خصوصاً پس از انقلاب است کمک کرده‌ایم و نهایت آن شکاف طبقاتی فعلی است که در جامعه ما بوجود آمده است، برای ایجاد عدالت اقتصادی چه برنامه‌ای باید اجرا شود؟ هیچ باید دست «طبقه جدید» از حکومت کوتاه و دموکراسی واقعی و حق انتقاد از حکومت برای ملت فراهم گردد. در آنصورت مردم جزئی‌ترین اعمال مسئولین را در زیر ذره‌بین قرار خواهند داد و به طور مثال، زمام امری نمایشی بنام فقرزدایی و امداد و تقسیم پول صدقه سری بدست مرفه‌ترین طبقه قرار نخواهد گرفت که با تولیت توزیع پولی که از بیت‌المال مردم تأمین می‌شود و یا با استفاده از تبلیغات دوکسی جمع‌آوری می‌گردد عملاً سرنوشت سیاسی مردم را در اختیار خود قرار دهند. کار «طبقه جدید» در کسب قدرتهای اقتصادی و سیاسی به آنجا رسیده است که تنها به خارج ساختن بازرگانی خارجی از کف بخش عمومی با وجود صراحت قانون اساسی که توانستند با انواع حیل در انحصار خود درآورد راضی نیستند، اینک به بنیادی‌ترین دست‌آورد انقلاب که «ملی ساختن بانکها» بود حمله آورده‌اند و جدای از مؤسسات با عنوان اعتباری ولی در باطن بانکهای اختصاصی در راه خصوصی ساختن (و یا به عبارت صحیح‌تر اختصاصی کردن) بانکها برآمده‌اند. خلاصه اینها همه چیز را برای خود و «طبقه جدید» می‌خواهند و تمام این نمایشات را تحت عنوان لزوم دخالت مردم توجیه می‌کنند، در حالی که همه می‌دانیم که در قاموس آنان مقصود از دخالت مردم، انحصار مطلق «طبقه جدید» است و لاغیر.

در خصوص تجدید نظر در برنامه‌های عمرانی و نقشی که یک رئیس جمهور باید در این باره بازی کند. ادای سخن به کوتاهی میسر نیست و برای شخصی چون اینجانب نیز باجمالی قوی امکان این که به عنوان کسانبدای ریاست جمهوری مورد تأیید شورای نگهبان، معرفی شوم، این فرصت فراهم نخواهد شد که در برنامه تبلیغاتی ریاست جمهوری که در اختیار کاندیداها گذارده می‌شود شرکت کرده و موارد ضعف و قوتی که بنظر می‌رسد بیان دارم، ولی راستی از یک رئیس جمهور چه می‌خواهیم؟ آیا وی را به عنوان فعال مایه‌اش و تصمیم‌گیرنده علی‌الاطلاق برمی‌گزینیم که بدون توجه به پتانسیل‌های کشور و بدون انجام کارهای کارشناسی لازم که باید در سطوح کارشناسی خاص خود مورد بررسی قرار گیرد بطور موضعی و از بالا تعیین تکلیف کند؟ با سفرهای نمایشی و با قطع

نوار و یادآوری آنچه در زمان گذشته متداول بود و بعضاً با تخصیص مبلغ و یا با اهداء وجهی به کار خاص رضایت رعیت را فراهم سازد؟ و قبل از اینکه کار به اصطلاح عمرانی مراحل کارشناسی اولیه خود را طی کند، کلنگ اجرا بر زمین زده شود؟ مگر پول مملکت و یا برنامه‌های جدی کشور ملک طلق طبقه معین و یا رئیس جمهور منتخب است که این چنین قابل انعطاف باشد؟ اگر برنامه و حساب و کتابی در



مهندس علی اکبر معین فر

کشور در کار باشد نقش افراد نمی‌تواند تا این حد تعیین کننده باشد که حتی با تغییر رئیس جمهور چنین سوالی قابل طرح باشد، با این ترتیب می‌رسیم به پاسخ همان سوال اول که آیا مسائل اصلی ما، اقتصادی، برنامه‌ریزی و و است یا سیاسی؟ که جواب آن دومی است... از طرفی از شما سوال می‌کنم با ترتیب جدیدی که چیده شده و فراتر از آنچه در قانون اساسی که خود در شرایط خاص تغییراتی در آن انجام شده و برای رفع اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان، نهادی به نام مجمع تشخیص مصلحت نظام در آن پیش‌بینی شده دیگر چه قدرت و موقعیتی برای رئیس جمهور منتخب مردم باقی می‌ماند؟

در مورد آنچه در مورد بخش خصوصی و میزان ایفای نقش وی در اقتصاد کشور سوال فرموده‌اید، باید عرض کنم که مسلماً نقش بخش خصوصی، خصوصاً در مسائل غیراستراتژیک که مصالح حاکمیت ملی در آن مطرح نباشد می‌تواند تعیین‌کننده باشد و دخالت مستقیم دولت-دولتی که خصوصاً از نظر مدیریت زیر سوال جدی است. در مسائل غیراستراتژیک به مصلحت نمی‌باشد، ولی کدام بخش خصوصی را می‌فرمایید؟ آیا سرمایه‌داری سنتی و دلالی و واسطه‌گری و بخش خصوصی «طبقه نوین» را که از داخل دستگاه حاکمه سر بلند کرده و با عنوان غیردولتی، مایملک این مردم را ملک موروثی خویش می‌پندارد می‌گوئید و یا بخش خصوصی واقعی که

بدون اهداف سیاسی و با استفاده از سرمایه‌های مشروع و یا تجمع سرمایه‌های ملی تأمین شده است؟ در این یک برنامه و نیم گذشته گرایش خصوصی ساختن خیلی از صنایع و کارخانجات را ملاحظه کرده‌اید، شما را به خدا آنچه گذشت خصوصی سازی بود یا غرما کردن ثروتهای ملی؟ در یکی از مقالاتی که سابقاً به گزارش دادم و چاپ فرمودید عرض کردم این خصوصی سازی نیست بلکه «اختصاصی سازی» است، هنوز هم به همان نظر باقی هستیم و بر این باورم که «طبقه جدید» از کلیه قدرت و نفوذ سیاسی برای منحصر ساختن سرمایه‌ها در طبقه خود استفاده می‌کند و رفته رفته یک انحصار طبقه نوین-بجای انحصار قبلی دولتی-بوجود آمده است. به طور مثال مقرر گردید کارخانجات دارویی این کشور که در سطح بالایی قرار گرفته بود، به اصطلاح رفته رفته به بخش خصوصی (!) منتقل گردد (و یا می‌گردد) چه کسانی مالک این ثروتهای بادآورده شدند؟ آیا هزاران کارکنان بخش دارویی کشور که بیش از ده هزار دکتر داروساز در بین آنها است- و جمع‌آوری سرمایه برای آنها چندان مشکل نبود- صاحب و گرداننده این بخش شدند و یا همان سرمایه‌داری سنتی و بخصوص طبقه نوین؟ و تازه سرمایه‌ها از کجا آمد؟ آیا سرمایه‌های اصلی از طریق بانکهای دولتی در اختیار طبقه نوین قرار گرفت و نمی‌گیرد؟ بنا بر این اگر قرار است کارآفرینی به بخش به ظاهر غیر دولتی (و در باطن به وابستگی به قدرت و عمه واکره آنها) منتقل شود، بهترست عظایش را به لغایش ببخشیم.

اما «مهار تورم و ثبات بخشیدن به ارزش پول ملی» قدر مسلم مهار تورم از طریق داغ و درفش و قانون تعزیرات و غیره امکان‌پذیر نیست و فقط برای کوتاه مدت و یا به منظور تصفیه حسابهای خاص می‌تواند مؤثر واقع گردد. توسعه خواه و ناخواه همراه با یک تورم منطقی است که تا حدود معقول و حساب شده کارشناسی قابل تحمل است ولی آنچه در کشور ما می‌گذرد مکیدن رمق مردم است نه تورم، که باز برمی‌گردم به همان ترجیح بند قبلی که «ریشه گرفتاری‌های اقتصادی ما، گرفتاری سیاسی است». پول ملی ما چرا ثبات پیدا نمی‌کند و چرا ناگزیریم پول خود را، همواره بطور مصنوعی- مثلاً از طریق بخش مقداری سکه طلا در بین مردم یا توزیع مقداری ارز در بین سازگاران با حکومت- با اضافه مقداری داغ و درفش به ظاهر باثبات جلوه دهیم. بیایم امنیت قضایی و سیاسی لازم ایجاد کنیم و بعوض فراری دادن مردم و میل به مهاجرت- که روز به روز رو به تزیاید است- نیاز به خروج ارز خارجی را از ایران کاهش دهیم و این کاری است که باز تکرار ترجیح بند قبلی را ضروری می‌سازد.

اقتصاد ایران، همچنان و عمدتاً متکی به

درآمدهای ناشی از فروش نفت است و از افتخارات گروهی از آقایان در سالهای اخیر همین بود که میزان تولید نفت خام را بالا برده‌اند! واقعاً تا موقعی که این اثر پذیری هست چه نیازی به سعی و کوشش در راه صادرات غیرنفتی و پیروی از آرمان اول انقلاب در پائین آوردن میزان استخراج نفت است؟ ممکن است گفته شود، به توسعه اکتشاف و ساختن پالایشگاه هم اقدام کرده‌ایم، کدام کنترل و حساب و کتابی در این امر موجود است و کیست که بداند جذب سرمایه خارجی و در اختیار گذاردن محصولات و عایدی‌های بعدی به آنان، که با اصطلاح ملمون (Buy - Back) از زمان عقد قرارداد معروف به بیانیه الجزایر به این کشور تحمیل گردید چه دست‌آوردی داشته است و برای سالهای سال بعد، که بالاخره بحران تنزل قیمت نفت فروکش خواهد کرد، نفت متعلق به این ملت به چه قیمتی بحساب خواهد آمد؟ افزایش میزان صادرات غیرنفتی نیاز به یک سلسله اقدام وابسته بهم دارد و نمی‌توان بصورت مصنوعی، و اغلب با آمارهای غیرواقعی، در این راه گام برداشت. تا تکلیف بهای ارز خارجی، به طور واقعی، نه به صورت مصنوعی و مصلحتی، معین نشود و تا صادرات محصولات ما خصوصاً محصولاتی نظیر فرش و پسته، بیشتر وابسته به تفاوت نرخ رسمی ارز و نرخ بازار آزاد باشد و درآمد حاصله از صادرات تکیه بر استفاده از مابه‌التفاوت این دو نرخ داشته باشد تا بیکر به کیفیت محصول و رقابتهای بین‌المللی، همین آتش است و همین کاسه. برای صادرکننده فرش چه ضرورت دارد که بازار آزاد بین‌المللی را در نظر بگیرد؟ برای او کافی است که در خارج، حتی به قیمت این که کالای ایرانی را آتش بزنند ولی مبلغی از تفاوت این دو نرخ نصیب داشته باشد این صادرات صورتی را ادامه دهد... کیفیت کالاهای صنعتی ایرانی که بهمت مهندسین و کارگران ایرانی قابل ارتقاء است، و حقاً پاره‌ای از آنها با کالاهای خارجی رقابت می‌کند، چندان متغیر و متنوع است که بر فرض صدور، مصرف‌کننده خارجی را دچار سرگیجه خواهد کرد.

برای بهینه کردن کارخانجات خود و در راه ایجاد تسهیلات تولید کارخانجات داخلی، و بالا بردن ساعات کار آنها، که از سرمایه‌های موجود جداگانه استفاده بعمل آید، چه فکری کرده‌ایم؟ چطور است که برای یک سرمایه‌گذار ایرانی، صرف می‌کند که با تمام مشکلات و هزینه‌ها و آب و هوای نامساعد، و فقدان راه ارتباطی مناسب در جبل علی- امارات متحده، کارخانه نصب کند و جنس آن را به خارج صادر کند ولی از سرمایه‌گذاری در ایران، مثلاً جزیره قشم، که شرایط بسیار مناسبی دارد و وحشت می‌کند؟ درست است که سابقه تأسیس جبل علی خیلی بیش از سابقه تأسیس قشم است و ما تا کنون فرصت نکرده‌ایم

کارهای زیربنایی لازم را- با تمام کوششهایی که از طرف مسئولین جزیره قشم می‌شود به انجام برسانیم ولی آیا فقط به همین علت است که از جبل علی استقبال زیادی از طرف بخش خصوصی سرمایه‌گذار ایران صورت می‌گیرد؟ یا اساساً بر فرض تأمین کلیه تسهیلات زیربنایی، مانع اصلی در سرمایه‌گذاری، عدم امنیت سرمایه‌گذاری در خاک وطن و انحصار کلیه امور به «طبقه جدید» است.

موضوع کنترل کیفیت مصالح و نظارت دقیق دولت در امر رعایت استانداردهای بین‌المللی باید جدی گرفته شود و از صدور محصولات فاقد استانداردهای لازم جلوگیری شود. کشورهای مستقل شده از اتحاد جماهیر شوروی سابق، می‌توانست بازار خوبی برای ملت ایران باشد، ولی، هم به علت فساد داخلی موجود در این کشورها و هم به علت فساد داخلی ایران که عمدتاً این بازارها را در انحصار طبقه خاص وابسته به سازمان یا بعضی از سازمانهای خاص درآورده است و در حقیقت دستخوشی به مأمورین آنها بوده است (مقصود طبقه جدید که قبلاً از آن سخن گفته‌ام نیست) از کف رفته است و به صورت دلالت‌بازی و یا تحویل محصولات غیرمهم- نظیر ماکارونی- که دولت باید برای تولید آن پارانه پرداخت کند تبدیل شده است. بگذارید ترجیح بند قبلی را تکرار کنم. «که مسائل اقتصادی ما ریشه سیاسی دارد» در مورد مسأله گات و الحاق به WTO (سازمان تجارت جهانی) یک بار در «گزارش» مطلبی را تقدیم کردم و ضرورت استفاده از این شمشیز دو دم را یادآوری نمودم. نکته‌ای که می‌توانم اضافه کنم آن است که اولاً پیوستن به این سازمان، معلوم نیست که به‌این سادگی امکان‌پذیر باشد و قبل از حل مسائل سیاسی خارجی، و تأمین پیش‌نیازهایی در مدیریت داخلی، توفیقی در این کار نیست. ثانیاً با فقدان روح همبستگی ملت و دولت، و نبود فرهنگی که مردم، استفاده از کالای- حتی با کیفیت نازل- ایرانی را بر استفاده از کالای خارجی- که خواه و ناخواه با پیوستن به گات نمی‌توانیم از ورود آنها جلوگیری کنیم- ترجیح دهند چه بسر تولیدات داخلی خواهد آمد؟ الحاق به گات باید همزمان با سر و صورت دادن به وضع داخلی خودمان بوده و مستلزم اعمال مدیریتهای دقیق می‌باشد که ما اینک از آن بی‌بهره‌ایم.

ورود تصاعدی جمعیت جوان- که بهترین فرصت تصاعد هندسی بنامیم- به بازار کار و نبود فرصت شغلی و مسأله بیکاری- و یا سرگرم کردن آنها با کارهای کاذب- و عدم برنامه‌ریزی صحیح آموزش عالی برای تربیت متخصصان متناسب با نیازهای واقعی کار- که عملاً از ید مسئولین وزارتخانه‌های مربوط خارج شده است- موجب بحران بزرگی برای کشور شده است. مسائل جوانان تنها به مسأله بیکاری

محصور نمی‌گردد و مسائل و مشکلات فراوانتری دارند که ممکن است روزی موجب بروز انفجاراتی شود. مدتها، خیلی کوشش شد که نسل جوان با بیگانه شدن از مبارزات گذشته این ملت در راه آزادی و حاکمیت ملی، شستشوی مغزی شود. تاریخها و کتب درسی تحریف گردید، مصدقها غیر مسلمان معرفی شدند، عاشقان و شیفتگان ترقی و تعالی این کشور نوکر آمریکا معرفی شدند، در مدارس ابتدایی و متوسطه سرود «مرگ بر بازوگان- پیر خرفتم ایران» سر دادند و هر چه خواستند کردند تا جوانان ایرانی را از فرهنگ اصیل خویش بیگانه سازند، ولی خوشبختانه در این زمینه توفیق زیادی حاصل نشد؟ آیا امروز، دید جوانان و زاده‌شدگان پس از انقلاب همان دیدی است که در راه آن آنهمه تبلیغ می‌شد؟ اینجانب معتقدم عوض کردن و منحرف ساختن نسلهای بعدی به زمانهای بسیار زیاد نیاز دارد که برای قدرتهایی که سیاست روزمزه دارند قابل عمل نیست- همانطوری که جوانان هیتلری نتوانست دوام آورد و به همان گونه که پس از هفتاد سال اتحاد جماهیر شوروی نتوانست نسل یک پارچه و ماشینی را از قالب اداری خود خارج سازد- ولی با همه این احوال، آیا می‌توان مشکلات و گرفتاریهای جوانان را نادیده گرفت؟ سرگرم کردن گروههای کثیری از جوانان برای تحصیلات عالی برنامه‌ریزی نشده با پرداخت هزینه‌های سنگین، برای مدت پنج شش سال می‌تواند مسکنی تلقی شود ولی بعد از آن، جلوی سیل جوانان بیکار و سرخورده را با چه تدبیری می‌توان گرفت؟ مشکل جوانان نیاز به مطالعه جدی دارد و در مقابل یاس و بی‌تفاوتی و تمایل به مهاجرت آنها باید فکر اساسی کرد. می‌ترسم این بحث، موجب ایجاد دکان جدید بی‌اثر و با هزینه‌های سرسام‌آور جدید گردد و گر نه چا داشت که پیشنهاد شود، تشکیلات مناسب برای مسائل جوانان، و وزارت جوانان، می‌داشتیم که به این مسائل عمیقاً رسیدگی می‌کرد. ولی چه کنیم که با روند موجود، تشکیل چنین وزارتخانه‌ای خود مشکل‌آفرین جدید و موجب به هدر دادن بیت‌المال است.

در خصوص ثبات فرهنگی و تشنه‌های اجتماعی سؤال فرموده و از برنامه‌های دستخوش سلیقه برای ممیزی کتابها و یا اموری از قبیل مسائل حجاب و برنامه‌های دائم تغییر سخن گفته‌اید... کار بجایی رسیده است که ما، ممیزی کتاب را یک امر عادی و مشروع تلقی کرده‌ایم و گله‌ای که داریم تغییرات سلیقه‌ای در آن است!! اساساً این بساط سانسور و ممیزی باید برچیده شود و اگر جرم مطبوعاتی صورت گرفت، از طریق قانونی مورد تعقیب واقع گردد. مسأله جلوگیری از بدحجابی و تعرضاتی که هر چند گاه به بانوان می‌شود قبل از آنکه ریشه دینی و شرعی داشته باشد بیشتر صورت سرگرم کردن اجتماع و بعضیه

حساب جناحی با جناح دیگر دارد. کار را به جایی رسانده‌ایم که اگر روزی این فشارهای غیر عادی را از جامعه برداریم مواجه با یک واکنش زننده غیرقابل پیش‌بینی خواهیم شد.

ظاهراً حقوقی به بانوان داده شده است و برخلاف فتاوی سنتی گذشته که یک زن را حتی از حق شرکت در انتخابات محروم می‌ساخت و آن را یک کار غیرشرعی می‌دانست (۱) به زنان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن داده شده است کما اینکه مردان هم به ظاهر حق انتخاب شدن (۲) دارند. حق این است که در وضع موجود ظاهراً و در لفظ به خانها ارج داده می‌شود ولی تا آن حد که بتوان استفاده سیاسی و تبلیغی از آن به عمل آورد و گرنه زنان ما نیز فاقد همان حقوقی هستند که مردان ما فاقد همان حقوقند با این تفاوت که زنان بیشتر مورد تحقیر افکار متحجر-که اغلب بر خلاف شرع انور است-واقع می‌گردند. شدت این تحقیر به نحوی است که عملاً مردم به طور انفعالی واکنش نشان می‌دهند؛ مثلاً اگر در شهری دو نفر داوطلب نمایندگی باشند که یکی از آنان از بانوان باشد، مردم بدون توجه به اینکه کدامیک بیشتر واجد صلاحیت است برای نشان دادن قضاوت خود در

مورد تحقیرکنندگان زنان، کاندیدای زن را انتخاب می‌کنند. اگرچه از طرف شورای نگهبان واکنش نشان داده شود و اصل انتخابات باطل اعلام گردد- این روحیه کار را به جایی رسانده که ملاکهای واقعی انتخاب اصلح فراموش شده است و روحیه‌ای است که برای آینده کشور- کشوری که باید با روش دموکراسی اداره شود- بی‌خطر نیست و جنگ حیدر و نعمتی و یا مبارزه زن و مرد را در پی خواهد داشت. و گرنه چه فرقی است بین انتخاب مرد و یا زن؟! در حال حاضر، تعداد معدود زنان ایرانی که به میجس راه می‌یابند ناگزیرند با چادر سیاه در جلسات شرکت کنند و اساساً از قبول صلاحیت انتخاب یک زن ایرانی که با حجاب شرعی اسلامی- ولی بدون استفاده از چادر سیاه- درخواست نام‌نویسی می‌کند خردداری می‌کنند! این بازیها برای چیست؟ و کدام اسلامی، زن داوطلب نمایندگی مجلس را ناگزیر به سرکردن چادر سیاه کرده است؟ چگونه است که در پارتهای ادارات از ورود بانوان- با حجاب شرعی و اسلامی- جلوگیری کرده و آنان را وادار به پوشش با چادر سیاه- اگر چه از نظر پوشش واقعی خیلی ولنگ و بازر از پوشش با مانتو و روسری است می‌کنند؟ مگر پوشش با چادر-

که یک لباس بانوان زمان ساسانیان و مربوط به قبل از اسلام است- با نص شرعی خاصی از جانب اسلام، واجب اعلام شده است؟ پس چگونه است که در سایر کشورهای اسلامی چنین پوششی متداول نشده است. اساساً حکومت را چه به دخالت به جزئی‌ترین کارهای مردم و ترجیح پوشش خاص و یا رنگ معین برای سرپوش مردم؟! ارزشهای اسلامی و ملی که در یک جامعه جا افتاده است توأم با آزادی‌های قانونی و احترام به حقوق فردی و اجتماعی افراد، راه و رسم زندگی را در یک جامعه معین می‌کند و نباید اینقدر مردم را با موضوعات انحرافی، از توجه به مسائل اساسی زندگی باز داریم.

پرسیده‌اید برای تدوین یک برنامه جامع فرهنگی که هم به بالاترین موجود خاتمه دهد و هم فضای فرهنگی کشور را برای شکوفایی استعدادهای بالقوه فعالان فرهنگی مساعد سازد چه برنامه‌هایی داریم؟ پاسخ این است تأمین دموکراسی و کوتاه کردن دست جهال- جهالی که خود را قیم علی الاطلاق مردم می‌دانند و جاهلانی که هر عملی را که مبرکت می‌شوند محمل شرعی و اسلامی برای آن قائلند.

## پاسخهای آقای دکتر ابراهیم یزدی

۱- وضعیت اقتصادی کشور بحرانی و بلکه آشفته است، با دو ویژگی: رکود و تورم. بنابراین، روند امور در بخش‌های صنعت و کشاورزی و حتی خدمات مطلوب نیست. مهمترین کاستی‌ها عبارت است از فقدان استراتژی توسعه صنعتی و ناشناخته ماندن جایگاه صنعت و کشاورزی در توسعه اقتصادی کشور. دولت چه در برنامه اول و چه در برنامه دوم، علی‌رغم خواسته‌اش در عمل نتوانست یک دولت توسعه‌یافته و برنامه خود را درباره صنعت و صادرات اجرا نماید، به طوری که از یک تعارض و تناقض دائم رنجور است. مثلاً در حالی که اعلام می‌شود: «ما فاقد استراتژی توسعه صنعتی هستیم»، در برنامه اول ۴۰ میلیارد دلار در بخش صنعت هزینه شده است. اما تا کنون هیچ‌گونه ارزیابی و بررسی علمی درباره بازدهی این ارقام از نظر ارزآوری، صرفه‌جویی ارزی، کارایی، انتقال تکنولوژی یا ایجاد اشتغال مولد انجام نیافته یا نتایج آنها ارائه نشده است. ساختار سازمانهای اداری دولت نتوانسته است یک رابطه فعالانه و پویا با نهادهای صنعتی ایجاد نماید. بسیاری از مدیران در برخورد با مسائل استراتژیک در توسعه صنعتی (اعم از خودکفایی و یا صدور کالا) از خود محافظه‌کاری و یا بی‌کفایتی نشان داده‌اند. نظام مالیاتی، همچنان سنتی

است و دولت برای تأمین هزینه‌های خود به آسان‌ترین راه یعنی دریافت مالیات‌های غیرمستقیم توسل می‌جوید، به طوری که عمده‌ترین تأمین‌کنندگان درآمدهای مالیاتی دولت همان گروه‌هایی هستند که کمترین درآمد‌ها را دارند و بیشترین فشار ناشی از تورم را تحمل می‌کنند. به عنوان مثال، بودجه ۲۶۰ میلیارد تومانی اجرای طرح فقرزدایی دولت در سال ۷۶ از محل دریافت مالیات‌های غیرمستقیم پیش‌بینی شده است. این برنامه‌ها در نهایت موجب بالا رفتن قیمت‌ها و کاهش قدرت خرید مردم و تشدید محرومیت‌ها می‌گردد. یعنی برنامه فقرزدایی خود فقرزاست.

دولت استراتژی اقتصادی کلان خود را «تعدیل اقتصادی، شامل آزادسازی و خصوصی‌سازی» اعلام کرده است. در بهترین شرایط، فرایند تعدیل اقتصادی با تشدید فقر همراه است. بنابراین، برای جلوگیری از بحرانهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ناشی از عوارض و عواقب تعدیل اقتصادی، اجرای جدی و قاطعانه یک برنامه کامل فقرزدایی، یا حداقل کنترل فقر، ضروری است. اما دولت در این امر موفق نبوده است و امروز ما با گسترش شکاف طبقاتی روبرو هستیم.

در برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی اهداف کیفی برای بخش صنعت و خودکفایی صنعتی، توسعه صادرات و خودکفایی از نظر تأمین نیازهای کشور اعلام شد، اما سیاستهای پولی و بانکی و روشهای اجرایی آن با این برنامه‌ها هماهنگی نداشت. در نتیجه، درآمدهای ارزی ناشی از صادرات کالاهای سنتی و صنعتی کاهش یافت و هنوز هم بخش عمده‌ای از ارز حاصل از فروش نفت صرف ورود کالاهای مصرفی می‌گردد. سهم صنعت در تولید ناخالص ملی هرگز به حد مطلوب اعلام شده (۲۰ درصد) نرسید. به طوری که می‌دانید، این سهم در کشورهای صنعتی ۳۰ تا ۵۵ درصد و در کشورهای جنوب شرقی آسیا ۲۵ تا ۳۵ درصد است. آمارهای دولتی در ایران مدعی ۱۶ درصد است.

برای رفع این کاستی چه باید کرد؟ در ابتدا باید استراتژی توسعه صنعت به طور کامل، دقیق و روشن تعریف شود. استراتژی توسعه بدون توسعه صنعتی و کشاورزی هرگز موفق نخواهد بود. توسعه صنعتی هم فقط با به پای توسعه کشاورزی ممکن و میسر است. بالاترین ظلم به نسل کنونی و نسلهای آینده فروش سرمایه‌ها و منابع ملی (نفت و گاز و غیره) و مصرف آن برای خرید کالاهای مصرفی مورد نیاز

وداره هفتمین انتخابات ریاست جمهوری